

داود فیرحی و مسائله قفل شدن دوره گذار در ایران

احمد حکیمی پور 

باورم نیست نگاه تو و این خاموشی
باز برگردش چشم تو گمانی است مرا
با زنده یاد داود فیرحی با وجود این‌که همشهری و تقریباً هم سن و سال
بودیم، در نیمه دهه ۶۰ خورشیدی از نزدیک آشنا شدم. از هنگامی که
در رشته علوم سیاسی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران
مشغول ادامه تحصیل شدیم، این دوستی و علاقه، تحکیم شد و ژرفای
بیشتری یافت. ما فرصت این را داشتیم که در طلایعترین دوران تحصیل
در آن رشته، از خرمن دانش استادان بی‌بدیلی همچون دکتر شیخ‌الاسلامی،
دکتر مقتدر، دکتر رضوی، دکتر افتخاری، دکتر بشیریه، دکتر
ابوالحمد، دکترسیدجواد طباطبائی، دکترسیفزاده، دکتر فرهنگ رجایی
و... خوشه‌ها برچینیم و توشه‌ها برگیریم. در آن زمان، تنها دانشگاه
تهران در رشته علوم سیاسی دانشجو می‌پذیرفت؛ آن‌هم با اظرفیت زیر
پنجاه نفر. درواقع نخبگان کنکور علوم انسانی، این رشته را انتخاب
می‌کردند. این دوران لذت و خاطرات خاص شیرین و ماندگاری داشت که
همواره حسّ و عطر آن را با خودم دارم.

از جمله بهترین اوقات این مقطع، لحظه‌ها و ساعات حشو نشر در محیط
کلاس و دانشکده و خوابگاه کوی دانشگاه تهران با دوستان عزیز دوران
تحصیل از جمله داود فیرحی بود. من و داود تا پایان مقطع کارشناسی
ارشد در اغلب کلاس‌ها باهم بودیم و سعی می‌کردیم هماهنگ و مشابه هم
انتخاب واحد کنیم. این امر به جز علل عاطفی و وابستگی روحی، دلیل
دیگری نیز داشت؛ چراکه او در کنارت تحصیل در دانشگاه، در قم هم دروس
حوزه را با جدّیت و دقّت دنبال می‌کرد و به اصطلاح یک‌پایش در قم بود
و پایی دیگر در تهران داشت. من هم در هین تحصیل، یک‌پاییم در جبهه‌ها
بود و پای دیگرم در تهران. بنا براین برای جبران عقب ماندگی از
دروس و تبادل جزو، خیلی به هم نیاز داشتیم. یادداشت برداری‌های
داود از دروس استادان، بینظیر بود و دانشجویان مشتری همیشگی‌اش
بودند. من هم البته یادداشت‌های سرکلاسم بدنبود. حتی در بعضی درس‌ها
پروژه تحقیقی مشترک انتخاب می‌کردیم. به‌هرحال، دوران خوش درس و
بحث تمام شد و دست تقدیر، سرنوشت متفاوتی برایمان رقم زد؛ داود
فیرحی بی‌درنگ مقطع تحصیلی دکتری را نیز در دانشکده خودمان و با

همان استادان طی کرد و من با ورود به مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده دوره چهارم از حوزه زنجان و طارم، به کوران سیاست عملی وارد شدم و مجال ادامه تحصیل پیوسته را ازدست دادم. اما پیوند این دوستی و صمیمیت هیچ‌گاه گسته نشد و دیدارهای گاه و بیگانه‌مان به بهانه‌های مختلف ادامه داشت. هر وقت دلم هوايش را می‌کرد در اتفاق، یا در راه رو دانشکده قرار می‌گذاشتیم و اوقاتی را به مصاحبت پربار و لذت‌بخش با او سپری می‌کردم. دکتر فیرحی حتی در اوایل شکل‌گیری حزب اراده ملت ایران، با اعضاي مؤسس که عمدتاً از دوستان و هم‌کلاسی‌های دوران تحصیلش بودند، همفکری و همراهی کرد و لی خیلی زود، تمام تمرکزش را در عرصه سیاست نظری گذاشت و انصافاً گل کاشت.

☒ اگر دست تقدیرمهلت می‌داد از این تکاپوی علمی او در حوزه قدرت و سیاست در ایران و اسلام، شاهد ثمرات بیشتری بودیم. البته هر زمان برای میزگرد، سخنرانی و کارگاه آموزشی به جمع‌مان دعوت می‌کردیم، با آغوش باز و متواضعانه می‌پذیرفت. سال‌ها پیش در یکی از دیدارهای دوستانه، با شوق تمام که در برق چشمانش نمایان بود گفت: «دارم کارها بی را پی‌گیرم که اگر به سرانجام برسانم خیلی به درد امروز جامعه‌مان خواهد خورد». بعدها که یک‌ایک آثارش منتشر گشت، معلوم شد که پا در مسیر مهم و گره‌گشا بی گذاشته است. بیشک، بررسی آثار و دیدگاهها و تزهایی که دکتر فیرحی داشت، بر عهده محافل علمی و اهل فن^۳ و صاحب‌نظران حوزه اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران است؛ اما من در این مجال آنچه را که دغدغه اصلی او از تکاپوی نظری برای پیدا کردن راه حل عملی مقدور و کم هزینه برای این مُلک و ملت یافتم عرضه می‌کنم:

داود فیرحی مثل همه عالمان متعهد و مسؤول، دغدغه عبور کم‌هزینه ایران از دوره گذار را داشت. او معتقد بود جامعه ایران از زمان مشروطه تاکنون در دوره گذار، گیر کرده است؛ تعبیری هم که به کارمنی برد، «قفل شدن» بود. او همواره می‌گفت ایران دهه‌هاست در مرحله گذار قفل شده، قراردادار. تمثیل جالبی هم در میان می‌آورد و جامعه ایران را به برگی که در گرداب رودخانه گرفتار شده است، تشبيه می‌کرد؛ یعنی تحولات جهان بشری، مانند آب رودخانه‌ای در جریان است اما در این میان، ایران از زمان مشروطه مثل برگی در جایی از این رودخانه داخل گرداب گیر کرده است و به دور خود می‌چرخد. این جامعه گمان می‌کند در حال حرکت است ولی درجا میزند. کافی است با یک تکان کوچک این برگ را از گرداب نجات داد تا در مسیر رودخانه به راهش ادامه دهد. البته از این تمثیل، برای فهم آسان این مشکل، استفاده می‌کرد. او راه حل را در پیوند درست سند^۴ و مدرنیته در الگوی جامعه ایرانی

جستجو می‌کرد و معتقد بود در این بیش از یک قرن گذشته، هم حامان مدرنیته و هم نگهبانان سنت‌ها نه تنها کمک به خروج ایران از گرداپ دوره گذار قفل شده نکرده‌اند و نمی‌کنند بلکه به طولانی شدن این مرحله هم یاری رسانده و موجب تأخیر تاریخی شده‌اند.

او قویاً معتقد بود باید توان و موتور سنت و توان و موتور مدرنیته را که بیش از یک قرن است در جامعه ایران برخلاف هم حرکت می‌کنند و عملاً انرژی و توان خود و جامعه را به هدر داده و تحلیل می‌برند هم راستا کرد تا به جای این‌که جامعه را دو تکه کرده و این طناب کشی تاریخی را ادامه دهند، پشت سر هم قرار گرفته، یکدیگر را تقویت‌کنند. نمونه موفق این فرایند را جامعه بریتانیا می‌دانست.

☒ به باور او جامعه انگلستان نیز در سال‌های آغازین انقلاب صنعتی و شکل‌گیری حکومت مشروطه سلطنتی این مشکل را داشت و رقابت سخت و پرهزینه بین نهادهای نوگرا و در رأس آنها مجلس عوام و احزاب با نهادهای سنتی مثل نهاد سلطنت و مجلس لردها وجود داشت؛ به طوری‌که این کمشکش حدود یک قرن توان و انرژی جامعه انگلیس را مصروف خود نموده، هر دو موتور محرك جامعه عملاً یکدیگر را خنثی و زمین‌گیر کرده بودند. تا این‌که توسط روزنامه نگار جوانی، نظریه تعامل و تقویت این نیروها بجای تقابل و خنثی کردن یکدیگر طرح شد. او ایل، کسی به این موضوع توجهی نشان نداد ولی آنقدر پیرامون این ضرورت، بحث کرد و پیگیر شد تا بالاخره تبدیل به مسئله روز جامعه بریتانیا شد و همه به آن توجه کردند و در نهایت کشاکش حدود یک‌قرنی که عملاً ساختار را قفل کرده بود پایان یافت و از آن به بعد در نظام سیاسی انگلیس هردو نهاد سنت و مدرنیته به تعامل مثبت و همافزا، با حفظ شأن و جایگاه یکدیگر، رسیدند. دکتر فیرحی معتقد بود این اتفاق که می‌باشد در ایران دوره مشروطه به وقوع می‌پیوست، به هر دلیلی نه تنها اتفاق نیافتد بلکه وارد کژراهه‌های پیچیده‌ای شده‌ایم که البته دلایل خاص خود را دارد. فیرحی تلاش‌های مرحوم نائینی را در راستای تأمین امکان تلفیق درست و تعالی‌بخش سنت و مدرنیته در عصر مشروطه تحلیل وارزیابی می‌کرد که هم از سوی روشنفکران و هم از سوی سنت‌گرایان نادیده گرفته شد و این افسوس و دریغ تاریخی کماکان ادامه دارد. تلاش‌های مرحوم طالقانی هم در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای احیای اندیشه سیاسی مرحوم نائینی به دلیل رونق مشی مبارزات چریکی و قهرآمیز و یکه تازی حاکمان وقت، عملاً راه به جایی نبرد. مرحوم فیرحی با بهره‌گیری همزمان از میراث و توش و توان حوزه و دانشگاه و بازخوانی مجدد تاریخ معاصر ایران، معصل اصلی را در قفل شدن ایران در دوره گذار یافته و در تلاش بود تا ابتدا از

تقابل دائمی حاملان مدرنیته و حافظان سنتی بکاهد و نقاط تفاهم و آشتی را شناسایی و بر جسته نماید و در نهایت، توان و ظرفیت این دو موتور فعال در جامعه ایران را هم راستا کرده، یا امکان هم راستایی آنها را عملی و ممکن نشان دهد. او درآسیب شناسی تحولات تاریخ معاصر ایران به خوبی به مفهوم ملت سازی و مشکلی که بعدها مشروطه در این مفهوم به آن دچار می شود توجه دارد. فیرحی یکی از دلایل گیر کردن در گرداب دوره گذار را فهم نادرست ملیت و ملت سازی در ایران میداند که از خطاهای بارز روشن فکران عصر مشروطه، بالاخص منورالفکران دوره پهلوی اول بود. آنها ملیت را به اشتباه با ناسیونالیسم و باستانگرایی و تفاخرهای نژادی اشتباه گرفته، از مفهوم واقعی آن در دوران رنسانس و عصر نوگرایی دور و تھی کردند و ملیت را به جای این که به عامل وحدت ملی تبدیل کنند، به موضوع چالشی دائمی برای کشور بدل کردند. به باور فیرحی در تفاهم بین روشن فکران و نخبگان جامعه سنتی ایران فعالان دلسوز هر دو طرف کوتاهی کردند و میدان به دست مغرضان افتاد و عملاً در مسیر طبیعی تحولات، انقطاع به وجود آمد. از سوی دیگر حاکمان نیز بعد از تحقق مشروطه در ایجاد بسترهای طبیعی شکل گیری نهادهای حقوقی و قانونی استمرار دهنده جریان مشروطه، کوتاهی و حتی کارشکنی کردند. به زعم فیرحی این مشکلات کما بیش ادامه پیدا کرده و با انباشت تاریخی آن پیچیده تر هم شده است. او در آثار اخیر خود به ویژه آخرین کتاب منتشر شده اش، که به مسئله حکمرانی حزبی از منظر فقهی پرداخته است، عملاً راه وارد آوردن تلنگری کوچک ولی مفید و اساسی، برای بیرون آوردن همان برگ گرفتار در گرداب را نشان میدهد.

امیدوارم رحلت نا به هنگام این استاد فرهیخته هشدار گونه ای باشد بر نیروهای اصلی تعیین کننده سرنوشت این مُلک و ملت تا به آثاری که برای حل معضلات و چالش های اساسی و تاریخی کشور، پاسخ های علمی، حکیمانه و واقع بینانه میدهند توجه جدی و عملی داشته باشد.

